

آزادی سازمانها، گروهها، احزاب و... يك خواست مبرم دموکراتیک!

در فراخوانی که در تاریخ ۱۳۵۹/۹/۲۳ از جانب مایرای کمک به ایجاد و تشدید یک جو مبارزاتی و افشاگرانه علیه حاکمیت کنونی منتشر شد بینه نکاتی بطور مجمل اشاره کردیم. در آن فراخوان مجال بسط پاره ای از نکاتی که احتیاج به تفصیل داشتند نبود، از اینرو مصمم هستیم که توضیحاتی پیرامون پاره ای از مسائل بدهیم بویژه آنکه شاهد آن هستیم که عدم توجه برخی از نیروهای جنبش کمونیستی به پاره ای از ابتدائیات بینه تنها موجب ایجاد رخوت و سکون نسبی در زمانی شده است که حادثترین فعالیتها را می طلبد، بلکه باعث شده است که لیبرالها (که گویاتنها هدف حملات این نیروها هستند) از مسئله سوء استفاده کرده و بربط نارضائی توده ها سوار شوند. همه شاهدیم که موج نامه نویسی و اعتراضیه و شکوایه نگاری ناگهان رونق مجدد یافته است و آزادیخواهی موسمی و ادواری برخی از حضرات با مشاهده زمیننه مناسبان تازه ای گرفته و باز هم مانیفست های سنجایی را چون ورق زر میبرند و البته آنکس که بحساب نباید ما کنیم بخش بزرگی از جنبش کمونیستی فعلا مسحور مبارزات ضد امپریالیستی حضرت ایت الله بهشتی است و در مقابل هر زورزدن ایشان حداقل "هن" اش را میکند (چون منافسانه ایشان هنوز اجازه شرکت در زورزدن رایبه دوستان "کمونیست" نداده اند).

بهر حال آنچه مهم است و آنچه علیرغم کج اندیشی های بسیاری از سازمانهای چپ در حال شدن است این است که روز بروز مقدار بیشتری از عناصر متمایل به چپ و کمونیست باین آگاهی میرسند که تا اید نمیتوان در سیمای هیئت حاکمه در جستجوی "حالات خوب و بد بود و جدل کرد که در این هیولای سلطه گر، چشمها زیبا تر است یا گونه ها دست راست بهتر است یا جناح "چپ" والی آخر. هر روز گروه بیشتری درمی یابند که میتوانند ریزه خوار خوان هیچ جناحی از هیات حاکمه نبود و تشکیل صف مستقل چپ را وجه همت قرارداد. و این امر، یعنی حرکت به جانب مشی صحیح علیرغم کار شکنی ها و چوبلای چرخ گذاردنهای کمونیستهای گویا خیلی ضد امپریالیست، پیروزی قابل توجهی است.

فراخوان ما و نظائر آن اگر بتوانند کمکی به این جهت گیری - حرکت بطرف ایجاد صف مستقل چپ - کنند و با این پیام را برسانند که کمونیستها در این جامعه رسالتی دارند، در حد خود موفق بوده اند.

در فراخوان ۵۹/۹/۲۳ یکی از خواستههای کنونی عناصر آزادیخواه - ومنجمله والیته کمونیستها - را بشرح زیر بیان کرده ایم:

۱- آزادی سازمانها و گروهها و احزاب سیاسی و تشکلهای صنفی و شوراهای کارگری و اتحادیه های روستائی

این اظهار باوقوف باین امر بود که مسئله اعلام شده از جانب ما در اختلاف و شاید بتوان گفت تضاد با فورمولی است که سنتا از جانب سازمانهای مترقی ایران ارائه میشده است. فورمول صنفی "دفاع از آزادی احزاب و سازمانهای مترقی" بصورت یک بدیهه گوئی ظاهرا بی آزارولی و امعانصرافی سالهای سال در صدر مراسمها و منشورهای غالب سازمانهای مترقی خود نمائی میگرفته است و البته مخالفتی راهم بر نمی انگیزته است. نه مخالفتی را، نه تفکری را، و نه تغییریری را.

در یک مورد بکبار مجاهدین دربرنا مسئله ۱۲ ماده ای برای انتخاب مسعود رجسی و یواژه "مترقی" را - به عمد یا به سهو - جا انداختند که بلافاصله با هجوم سازمانهای "شدیدا مترقی" مواجه شدند و لهذا گمان اینکه گناه کبیره ای مرتکب شده اند شتابان اعتقاد خود رایبه شمول صفت "مترقی" اعلام داشتند.

مانمی دانیم که مجاهدین نظر واقعی شان چه بوده است و چه هست. اما این را میتوانیم بگوئیم که نظر مادر مورد این مسئله دقیقا آن چیزی هست که مجاهدین ادعا میکنند که نگفته اند. ما مدافع این فورمول ظاهرا "لیبرالی" هستیم و توضیحاتی در این زمینه رایبه فایده نمی دانیم. ما در یک جامعه سرمایه داری زندگی میکنیم. در یک طرح کلی در چنین جامعه ای علی الامسول احزاب بورژوائی (بورژوائی بزرگ و کوچک)، کارگری و شاید هم در مواردی اشرافی - فئودالسی ممکن است فعالیت داشته باشند. قاغدناش اول و آخر شامل صفت "مترقی" نمیشوند. تنها چیزی که باقی میماند احزاب کارگری است و اگر تصور روز قدری کش دهیم احزاب و سازمانهای بخشی از جامعه که نزدیک به آن هستند یا با اصطلاح "متحدین" طبقه کارگر. حال مجددا به این تصویر نگاه کنیم و ببینیم که وقتی میگوئیم در جامعه سرمایه دار طر فدار آزادی احزاب و سازمانهای مترقی هست چه گفته ایم؟ در این فورمول گفته ایم که خواست ما این است که در جامعه سرمایه داری فقط احزاب کارگری و "متحدین" آن حق فعالیت داشته باشند. بعبارت دیگر ما از حاکمیت جامعه سرمایه داری خواسته ایم که احزاب خود را منحل

برای اجرا شدن در سطح جامعه است و نه برای اثبات "ترغی خواهی" بیشتر و بیشتر در میان سازمانهای "رقیب".

بهر حال گذشته از این امر که این خواست در جامعه سرمایه داری غیر واقع بینانه و مضحک است تذکراتی دیگر هم ضروری است. توجه به این نکات نشان میدهد که حتی در صورت حرکت به چنین سویی، شرایط ایجاد شده بنفع کمونیستها نیست. به زیان آنهاست.

کمتر کمونیستی است که لاف در ظاهر باین امر معتقد نباشد که جدان جناحهای مختلف حاکمیت در جامعه سرمایه داری بنفع پرولتاریاست. پرولتاریا زمانی امکان تحرک وسیع می یابد که جدالهای درونی حاکمیت به اوج خود برسد. تنها هنگامی که بورژوازی و خرده بورژوازی و بالاخره کل حاکمیت در کشمکش شدید و بحران آفرین بسربرند، امکان بهره برداری پرولتاریا فراهم تر میشود. اگر

چنین است چگونه میتوان به عنوان یک نیروی کمونیست طالب آن بود که این جدالها بنفع یک جناح علیه جناح دیگر خاتمه یابد؟ چگونه میتوان طالب آن بود که فی المثل میثاق وحدت بنی صدر و بهشتی پایدار شود و با آنکه بهشتی جناح بنی صدر را از محنه خارج کند و یا برعکس؟ تصور روزی که یکی از این دو جناح کاملاً مستقر شود و سپس بسط باشمشیر خونین به سراغ پرولتاریا رود چندان دشوار نیست. اگر کسی تصور روزی را نکند که جناح بهشتی در حاکمیت بی رقیب شود و آنگاه حساب "متحدین کمونیست" را برسد، به کمونیستها

خیانت کرده است. و ایضا اگر کسی با نیروی نسبی نفهمد که جناح بنی صدر و بازارگان و شرکاء تا مغز استخوان ضد کمونیست هستند و در صورت پیروزی همان خواستههای اعلام شده در انقلاب اسلامی و میزان که چیزی کمتر از قتل عام کمونیستها نیست. را اجرا خواهند کرد، باید گفت نه تنها به تاریخ کینه حتی به چشمها و گوشهای خود نیز اعتماد نداشته است.

آیا این امر حقیقت ندارد که همراه با نخواهستن توده ها، نتوانستن بالائیها نیز حیاتی است؟ اگر چنین است چگونه میتوان به کسانی که خواهان پیروزی یک طرف از حاکمیت بر طرف دیگر هستند، صفتی ملایم تر از سردرگم و ناتوانی و اطلاق کرد؟

بنابراین، شادی کردن از مثلاً بستن باشگاه جبهه ملی، کلوب "لیبرالها" توسط جناح غالب حاکمیت نه تنها حکایت از نادانی مفرط میکنند، بلکه نشانه این نیز هست که طالبین چنین اعمالی حتی نمیدانند که با بستن کلوب "لیبرالها"، "لیبرالیسم" خاتمه نمی یابد. لااقل تجربه یکسال گذشته باید نشان داده باشد که فشار به جبهه ملی باعث رونق کار آن شده است و موجب شده است که اکنون باز آقای سنجابی بعنوان نیمچه قهرمان ادعای رهبری کند و بخشی از ناراضیان از رژیم، وی و انواع وی را بعنوان پرچممداران آزادیخواه "مخالف رژیم" و یکی از بدیل‌های معتبر آینده بشناسند.

هنگامیکه خرده بورژوازی در حاکمیت - خرده بورژوازی مرتجع - امکان یابد که احزاب مخالف خود را منحل کند و "کمونیستها" نیز با این عنوان

کند فقط بما و "متحدین" ما حق فعالیت سیاسی دهد. شاید ابداع کنندگان این "عبارت" ادعا کنند که منظور آنها "انحلال سازمانهای غیر مترقی نیست" اما این فقط ظاهر قضیه است. نگاهی به برخورد این سازمانها به هنگام حمله هیئت حاکم به احزاب لیبرال و مطبوعات نشان دهنده نیست واقعی آنها از این شعار است. باین ترتیب در بهترین حالت میتوان گفت که چنین اظهار سیاسی چیزی جز بیان سردرگمی و شناختن واقعیات نیست. این امر نشانه آنست که اظهار کنندگان نمیدانند تفاوت برنامه حداقل در جامعه سرمایه داری و برنامه حداقل در جامعه ای که پرولتاریا حاکمیت سیاسی را در دست دارد چیست (در مورد همین شق اخیر نیز سخن بسیار است که امیدواریم در فرصت مناسب آن بپردازیم).

این سردرگمی که همانطور که گفته شد مربوط به شناختن مکانیسم حرکت جامعه - واقعیات - است بدون تردید ریشه در پاره ای از انحرافات ایدئولوژیک و تئوریک دارد. در مورد رویزیونیستها و معتقدین به تز راه رشد غیر سرمایه داری، اساس کار بر این پندار و توهم است که جامعه سرمایه داری را آهسته آهسته خرده بورژوازی بسوی سوسیالیسم خواهد برد. اینجا که اساس انحرافی و بیانت آمیز این تز را در شماره های گذشته از راه

مورد نقد فرار داده ایم. برخورد مجدد به آنرا غیر ضروری میدانیم. همینقدر یادآور میشویم که "نمونه درخشان" راه رشد غیر سرمایه داری در خاور میانه بنا بر اعتقاد حزب توده و برادر بزرگش، یعنی "دولت ضد امپریالیست بعثی عراق" به بهترین وجهی آینده این مدافعین راه رشد غیر سرمایه داری را نشان میدهد و بمثابه یک نمونه گویا در کنار نمونه سادات برای عبرت آموزی در معرض دید است. بحر رویزیونیستها البته کسان دیگری نیز بخاطر انواع دیگر انحراف بیانگر چنین خواستههایی هستند. مورد رویزیونیستهای

سه جهانی بدلیل وضوح آن احتیاج به توضیح ندارد ولی در این زمینه خاص مائوئیستای ظاهراً غیر سه جهانی نیز با رویزیونیستها و سه جهانیها هم عقیده اند. اساس اشتباه در اندیشه مائو - سه دون است که معتقد بود که طبقه کارگر در قدرت، طبقه سرمایه دار را با نصیحت میتواند به راه راست آورد. در این مورد همه و حتی سازمان مائوئیستی مانند "پیکار" - گرچه با چند سال تاخیر مختصر - بالاخره گفتند رفیق مائو داستان را نفهمیده است. این ابراز هر چند خوشایند، بنظر

میرسد که از سطح غرور نرفته است چون مائوئیستهای متقدمان اندیشه مائو را بسط و تکامل بیشتر داده. پارافراستاز آن گذاشته و میخواهند که طبقه کارگری که هنوز در قدرت سیاسی نیز نیست، طبقه بورژوازی و خرده بورژوازی متحد آنرا ترغیب کند که در جامعه فقط به طبقه کارگر و متحدین آن اجازه فعالیت داده شود! برای کسانی که ظاهراً عدم تشخیص آنها کوئینسی پرولتاریا و سرمایه داران در اندیشه مائو را مورد نقد قرار میدهند، تصور لغزشی بیشتر از خود مائو دشوار است. شاید یکی از علل این امر این باشد که متأسفانه سکتاریسم حاکم بر سازمانهای موجود و سابقه و رقابت است (سوسیالیستی؟) میان آنها یکی این امر را فراموشی سپرده است که تزها و برنامه ها

آزادی ...

توضیح در مورد ادامه مقاله

“نقدی بر نظرات سازمان پیکار”

در ادامه‌ی نقد نظرات و نظریات “پیکار” بینا بود مطالبی حول دید “پیکار” از انقلااب اجتماعی ایران منتشر شود و نشان داده شود که بسیاری از کمروپها و نوسانات “پیکار” ریشه در عدم شناخت از انقلاب ایران دارد. تعجب آور است ولی حقیقت دارد که در گذشته “پیکار” بجز اشاراتی گذرا نه تنها دیدند و تحلیلی از انقلاب ایران ارائه نداده است بلکه تصور داشته است که اساسا بحث این مساله ضرورت ندارد چرا که کویا آنرا که عیبنا است چه حاجت به بیان است! رفیق مائستو طرحی از انقلاب را در جامعه‌ی ما مطلق “نیمه‌ی فتودال نیمه مستعمره” ارائه داده است و برای “پیکار” که “انطباق دهنده‌ی خلاق اندیشمندی مائو تسدون بر شرایط ایران” است کافی است که نام انقلاب را از رفیق کپی برداری کند و از اعضاء و هواداران خود و جنبش کمونیستی ایران بخواهد که آنرا درست بپذیرند و گرنه “شبه‌تروتسکیست” هستند.

با این همه جای خرسندی بود کمیسره از هواداران “پیکار” شنیدیم که فشار توده‌هسا “رهبری” را مجبور کرده است که توضیحاتی پیرامون انقلابی که باید مردم بکنند (۱) بدهد. بفرار اطلاع قرار است در این مورد نوشته‌های عنقریب منتشر شود. ما برای آنکه پیشداوری نگرده باشیم و این فرصت را بدهیم که “پیکار” نظرات جدید خود را ارائه دهد، ادامه‌ی نقد نظرات “پیکار” را به زمانی پس از انتشار نوشته‌ی مذکور موکول میکنیم. طبیعی است که اگر “رهبری” پیکار مصمم شد که همان چندین جمله‌ای که در گذشته گفته کافی است و نیاید وارد معقولات شد چون جاده خیس و لغزان است و امکان از دست دادن تعادل بسیار، در ایستادن صورت ما نیز بهمان اشارات گذشته‌ی “پیکار” قناعت کرده و همراه با خوانندگان مروری بر آنها خواهیم کرد.

که این احزاب مترقی نبوده اند... سدا ز انحلال انسان احساس رضا نیست کنند گام اول و تعیین کننده جهت انحلال احزاب مترقی نیز برداشته شده است. شرم منوعیت با شروع از خانه لیبرالها به سردرخانه “پرولتاریا” نیز خواهد رسید. سکوت نیروهای “مترقی” چه بایستن سهانه ساده لوحانه که منوعیت احزاب لیبرالی در جامعه سرمایه داری “امروزی” است، و چه با این دلیل خائنه که با رفتن بزر عیای بخش حاکم مکانی در آفتاب برای خود بیابند و در حقیقت با تقبل نقش عمده ظلمه حکومت شدن، “امسیر پرولتاریا را به پیش برانند”، در نهایت چیزی جز امکان سرکوب بیشتر برای رژیم رایه آرمغان نخواهد آورد.

حمله به “لیبرالها”، مقدمات فراهم آوردن شرایطی است که در آن ابتدار روزنامه جمهوری اسلامی و صبح آزادگان و مردم و کار (اکثریست) امکان عرض اندام داشته باشند و سپس با یکی دیگر از شعبده بازیهای انقلاب اسلامی با سبب انقلاب مثلا هفتم “مردم” و “کار” که “رسالت” خود را در یادویی ارتجاع انجام داده اند بهیجا فرستاده شوند که ناصر و سادات و صدام “متحدین” خود را فرستادند: به بالای چوبه دار. در آن زمان پرولتاریا برای آن کمونیستهای فریب خورده یا فریبکار اشک نریخت. پرولتاریای ایران نیز قطعا رفیق القلب تر نخواهد بود.



خلاصه کنیم: محدود کردن خواست به امکان فعالیت احزاب و سازمانهای مترقی در جامعه سرمایه داری غیر واقع بینانه و مضحک است. حمله به احزاب و مطبوعات لیبرالی در جامعه سرمایه داری مقدمه حمله به احزاب و مطبوعات چپ است. سلطه مطلق یک جناح از حاکمیت - هر جناح - بفتح پرولتاریا نیست. پیش در آمد فشار بیشتر بر پرولتاریا و نیروهای مترقی است. برنامه حداقل در جامعه‌ی بسوز و آوازی و خرده بورژوازی با جامعه‌ی ای تحت حاکمیت پرولتاریا مستغافوت است. در جامعه سرمایه داری وظیفه پرولتاریا افساء نیات همه جناحهای حاکمیت و نیز افساء ماهیت جدالهای آنان و کمک به تشدید این تضادهاست. محدود کردن خواست به امکان فعالیت احزاب و سازمانهای مترقی علیرغم ظاهر “مترقی” خود همه ایسن احکام زانادیده میکیرد و شعاری راست روانسه و در خدمت جناح غالب حاکمیت است.

